



دانیال 1





بابلی‌ها هر دو دروازه‌ی شرقی و غربی رو محاصره کردن.

هیچ راه قهراری نیست.

فرار رو فراموش کن! تا دیر نشده و تمام شهر از بین نرفته، باید با نبوکدنسر پادشاه وارد مذاکره بشیم.

اینها به میدونیان و قتیان بگو! اونارو تا کردن تو شن فرو کردن و بعرض با اسب‌هاشون روی سرهاشون رژه رفتن. آره قتما مذاکره می‌کنن!

اون عذای رو هم که زنده اسیر کردن به بابل بردن.

آره، با قلاب‌هایی که به فک‌هاشون زدن.

نه می‌تونیم باهاشون مذاکره کنیم و نه می‌تونیم بقتلیم، پس باید چه کار کنیم؟

هیچ چاره‌ای نداریم.



ملکه پادشاه نگفته بود
اور شایم هرگز سقوط نمی‌کنه،
که خدا خودش از ما محافظت
می‌کنه.
آیا خدا ما رو رها
کرده؟

به خاطر
کارهای پادشاهان ما
خدا دیکه از ما محافظت
نمی‌کنه و ما رو به حال
خودمون رها کرده.

شما دو تا!



بیایید!
پادشاه تصمیمش را
گرفته است!



زود باشید! یهو یاقیم پادشاه
می‌فواد که تمام فاندان سلطنتی
به اسلحه‌فونه برن.

یعنی
بابلی‌ها می‌تونن
از گارد سلطنتی
عبور کنن؟

زود باش! دیکه
وقتی نمونه!



مادر...

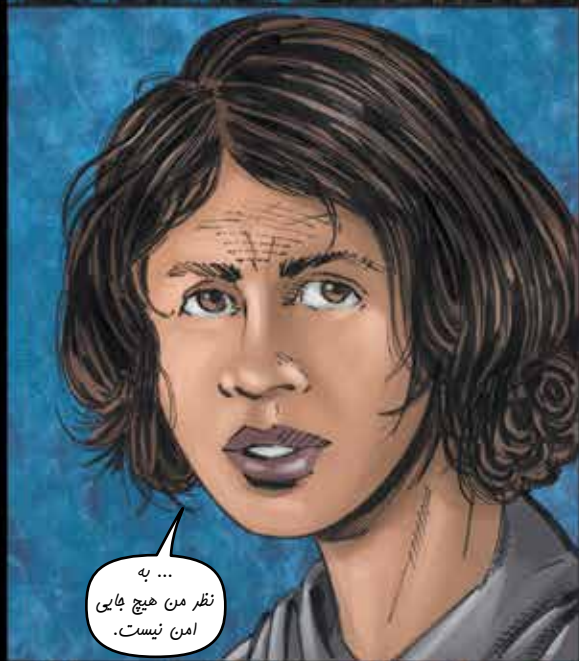


جای شما در
اینجا امن است.
نگران نباشید.



نه
می‌تونیم بفکیم...
نه می‌تونیم مذاکره
کنیم...

تنها کاری که می‌تونیم
بکنیم اینه که مثل موش
توی سواخ قایم بشیم.



... به
نظر من هیچ جایی
امن نیست.

مقاومت بی فایده
است. تو و فائران
سلطنتی به بابل برده
شواهد ش.

اورشلیم هم مانند جت،
دمشق، و عقرون از الان به بحر
متعلق به بابل است.

من دستور دارم.
اگر مقاومت کنین، تمام
فائران سلطنتی کشته
شواهد ش.

جلاران
رو یارین!

بله
قربان. این
فرمان شماست
قربان؟





هر کسی
که سر راهتون قرار
گرفت رو بکشید!

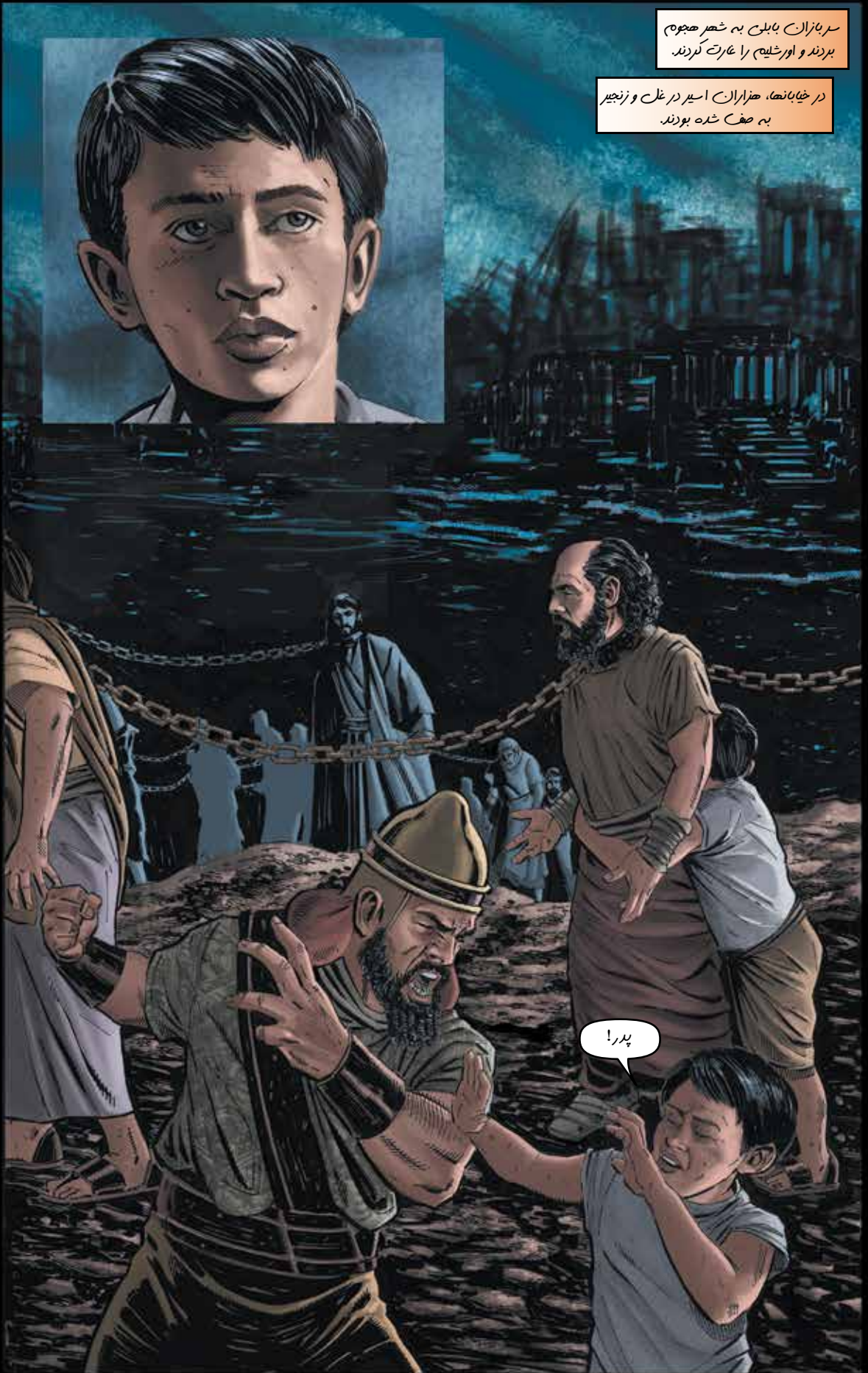
پادشاه رو به
تغییر بکشین.

مادران و
فرزندان فاندان سلطنتی
رو سوار ارابه ها کنین که به
بابل برده بشن.

بقیه رو بکشین.

سر بازار بابل به شهر هجوم
بردند و اورشلیم را غارت کردند.

در خیابانها، هزاران اسیر در غل و زنجیر
به صف شده بودند.



نبوکدنصر پادشاه
دستور مستقیم دارن!
مادران و فرزندان فاندان
سلطنتی با اراکه به بابل برده
میشن.

مردانت
چه چیزهایی با
خودشون دارن؟!؟

چیزی که پادشاه
و عده اش رو داده
بود.
قصر برای اولین
گروهی که وارد قصر
شده باشن.

مردان من این
غنائیم رو از معبد
خدای اونجا برداشتن.

چیزهای
بارزشی هم
برداشتن.

اون
ظروف رو همیشه با
خودتون ببرین.

ولی
پادشاه...!

پادشاه خودشون دستور
دارن تمام ظروف مراسم
مزهیشان همراه یهودی ها به
بابل برده بشن.



زنان و بچه ها رو از
هم جدا کنین. از بین بچه ها
بهترین هاشون رو برای پادشاه
انتخاب کنین.

بهترین ها
زنانها هم.... برای افسران
پادشاه هستن.



پسر م!
پسر م!



نه!
اجازه نمیدم پسر م
رو ببرین...



دانیال...
چیزهایی که بعت یار
دارم رو هرگز فراموش
نکن...



مادر!

بعد از سقوط اورشلیم بازماندگان
یهودی آماده‌ی انتقال شدند.



نه هفانیا،
فرا با ماست.

عزریا من شنیدم
که مردم میگن فرا از ما
روی برگردنه!

الا چی
میشه دانیا؟

بله فرا
با ماست...

... هر جا که بریم ...



در خانه‌ی
جریشان در بابل.



تمامشون زیر سلطه
سرورم نبوکدنصر هستن.

اورشليم ديگه با
دمشق و ليديه و ممقيس
تفاوتي نراره.



شهر چي شر؟

دروازه
ها رو سوزانديم و
قصر سلطنتي رو فالي
کرديم.

فقط فقيران رو بگزارين
بمونن تا از تاكستان ها براي
سرورم پادشاه نگهداري كنن.

اسيران
چي ميشن؟



فرماندهان

من امپراتوري من رو
وسعت دارن. بايد به فاطرش
پاداش بگيرن.

وقتي اسيران به بابل رسيدن،
افسران من مي تونن از بين همسران و
كنيزان پادشاه يهود براي خورشون، زني
رو انتخاب كنن.



اونايي كه از
اين حمله چون سالم بدر بردن
الان در راه رسيدن به بابل هستن.
تا سه هفته ديگه به فرات
فواهد رسيد.



پیه‌ها چی سرور؟

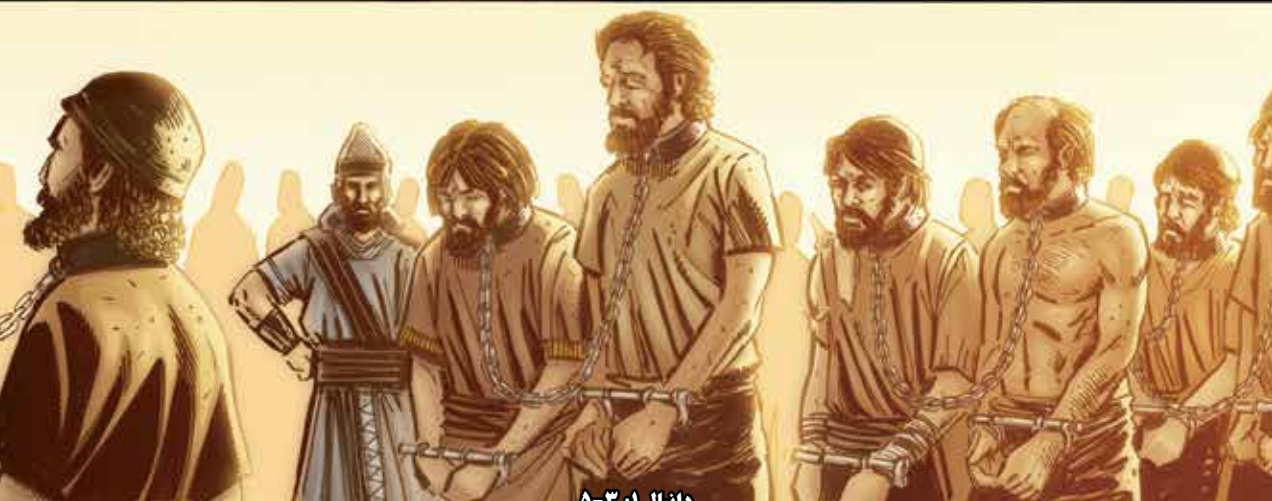
بهترین و لایق ترینشون
رو انتقاب کنین و به شهر
سلطنتی بیارین.
من قلمرو

پادشاهی‌ام رو با تربیت
کردن فرزندان یهود به روش
بابلی‌ها، یکپارچه و متمرکز
فواهم کرد.



پادشاه به همان اندازه
که سفاوتمند و کلیم هستن،
مقتدر هم هستن.

در قصر
سلطنتی باز با
هم ملاقات فواهم
داشت.
بعد از اینکه
بقیه‌ی سپاه و اسیران
رو به بابل برگردوندی.



بنابر این نبودند نصیر پادشاه، قدرتمندترین مرد
در آن زمان. پیروزمندان به همراه ارتش
سلطنتی و اسیران بیچاره، وارد یکی از عجیب
هفتگانه دنیا شد...







اینها
طلای واقعی
هستن؟

الان
دیکه اینها فونه‌ی
ماست.

خیلی از
فونه‌مون بزرگتره!

وای چه
قصری!



بلفنر طبق
فواست نیوکرتصر پادشاه،
بهترین و باهوش‌ترین
چوانان عبرانی رو برای تعلیم
گرفتن آوردن.



یک کار سفت دیکه مثل همیشه،
ولی هتی از کره دارترین چوبها هم
میشه شمعدان‌های عالی ساخت.



اونها رو
به اقامتگاه‌های طبقه
دوم ببرین.
بعد از اینکه چامه هایشان
را عوض کردن برای صرف غذا
به بقیه ملحق شدن.



سلاج غذاخوری
آموزگاه سلطنت.

همگی بفورید!



باغهای معلوق بابل.



از خوراک
لذیذی که با پیشندگی
به شما داده شده است
بفورید.

این غذا...



این غذای
بابلیانه.

غذای
بت پرستانه.

ما چطور می‌تونیم
ازش بفوریم؟

این سوال
فقط یک جواب
داره...







عبرانی‌ها
فقط بموتن.
پلشتر می‌فواهد
شما را ببیند.



همه‌ی
شاگردان رو مرفص
کنین.



بقیه رو
به اقامتگاه هاشون
ببرین.



با من
بیایید.



مشکلی
پیش اومده
سرورم؟



ما گرسنه ایم...

فیلی گرسنه.

ولی
نمی‌تونیم از گوشت و
شراب شما بخوریم.

چون قربانی خدایان
شما بوده.

ما نمی‌تونیم در
بت‌پرستی مشارکت
کنیم.



آیا اینجا
همون کسانی هستن که
در بارشون می‌گفتی؟

بله، اونا
بهترین شاگردان من
هستن. ولی من رو دچار
در در سر بزرگی کردن.

تو سه روز گذشته هیچی
نفور دین.

می‌دونین اگر پادشاه ببینن
در مقایسه با بقیه ظاهر ضعیفتری
دارین، چه بلایی به سر من
میارن؟



پادشاه
زود به فشم میار و
از خادمینی که نمی‌تونن از
دستورات پیروی بکنن اصلا
فوشش نمی‌ار. ...

ممکنه چونم رو
از دست بدم.



فوراک با
فوراک ملکه چه فرقی
میتونه داشته باشه؟

اگر خدای شما
فشمگین شده، میتونه پایین
پیار و از خودش دفاع کنه.



ما پیشنهادی برای شما داریم، که هم با بتونیم طبق دستورات یهود تغذیه کنیم... و... و هم شما بتونون رو بدر ببرین.

کوش می‌کنم.

ده روز ما رو امتحان کن و به عوض شراب، آب بهمون بده. سبزیجات...



با اینکه خیلی اوضاع جالبی به نظر میار، ولی توهام رو جلب کرده!



بعد از آن ما، را با آن افرادی که از غذای دربار می‌خورند مقایسه کن.

و اگر بعد از ده روز ببینم بهتر نشدین؟

ما همپنان از گوشت و شرابی که پادشاه تعیین کرده نقواهم فورد.



و؟



بسیار فب.

از فردا به عبرانی ها فقط سبزیجات و آب بدین.

امیدوارم فدای اونها از شون محافظت کنه.

فب، هر فضای تو حکیمانه‌ان.

فقط ده روز.

با اینکه نمی‌دونم چرا دارم این شرط رو قبول می‌کنم.

بله این کار رو انجام میدره.





سه سال بعد آموزگانه سلطنتی نبودند.

از اینکه باید از
بین قوممون رد بشیم
احساس بدی داریم.
قوم ما در فقر و ستم
بسر می‌برن در حالیکه ما از
سفره پادشاه می‌خوریم.

امشب
نوبت ماست که
کشیک بدهیم...

تاراجت نمیشی وقتی
می‌بینی قوم ما داره باهاشون
بدرفتاری میشه در حالیکه ما هیچ
کم و کسری نداریم؟

قوم ما حق
داشتن زمین نزارن و فقط
ایازه دارن برای کشاورزی و
زمین دارها کار کنن.

نه پرستی...
نه معبدی... تمام ظروف
مقدس ما در معبد مردوک
گذاشته شده.

اتفاقاً
خوبه که از اینجا رد بشیم
اونجا رو نگاه کنین...

پس شاید خدا
واقعا قوم خودش رو
ترک کرده.

فواش
می‌کنم کمک کنین.

هنوز می‌تونیم
دعا کنیم.
... شاید این تنها
کاریه که باید بکنیم.

خدا ما رو فراموش نکرده. خدا این
قوم رو هم فراموش نکرده. و ما هم
نمی‌تونیم فراموششون کنیم.

شوهر من در حمله‌ی
اورشلیم کشته شده و من
فانواده‌ای ندارم.
غذایی هم
ندارم.



دو ماه از
آوردنمون به اینجا
می‌گذره.

من هیچ
وقت به ستاره‌ها نگاه
نمی‌کنم. فقط به افق، و به
اورشلیم نگاه می‌کنم.



این بالا داری
به چی فکر می‌کنی
دانیال؟

ما درم درست
می‌گفت. فقط یهوه می‌تونه
تمام اینها رو خلق کرده
باشه.



فرماهای اینجا
هم خوب هستن.

میشاخیل، من فکر
نمی‌کنم یهوه اسرائیل
رو رها کرده باشه.

این قوم ما هستن که یهوه
رو ترک کردن. انبیا این وقایع رو
پیش بینی کرده بودن.



من هنوز هم بمعیت رو در کوچه‌ها
می‌بینم. دست‌های نرم ما درم که من
رو به سمت پله‌های معبر هدایت می‌کرد.
مزه فرما.

ولی چرا یهوه قوم خودش رو
رها کرده؟ چرا ما رو از دست فرعون
نجات داد و سرزمین موعود رو بهمون داد
بعد ما رو به بنوکمر تسلیم کرد.



چرا که نه؟
فرا هرقی داره
که ما هنوز نمی‌تونیم
بیاینیم. ځیه.

مثل همیشه
دانیال با حکمت.



ولی چرا به
بت‌پرستان بابلی؟



پادشاه امروز با شما عیرانی‌ها ملاقات می‌کنن. تا پیشرفتتون رو ببینن.

نمی‌تونم درک کنم. شما از بهترین گوشت و شراب فرایان نفور دین، با اینحال از بقیه به مراتب سالمتر هستید.



امروز روز شانس منه، تمام ستارگان به نفع من حرکت می‌کنن.



فقط به سوالی که از تون میشه پاسخ بدین، نه بیشتر. پادشاه مرد صبوری نیست.



قبل از ملاقات با پادشاه حرفی برای گفتن دارید؟



آره.



اگر این کار رو نکنیم، آيا چيزی رو که پوشش عادت کردیم رو از دست میدیم؟



پادشاه خرج زیادی برای خوراک و تمهيلات شما کردن. انتظار تنبيه فوب دارن. پیش‌بینی هستن و شمشون زود به یوش میار. پاسخ‌های درست پوشون بدین.

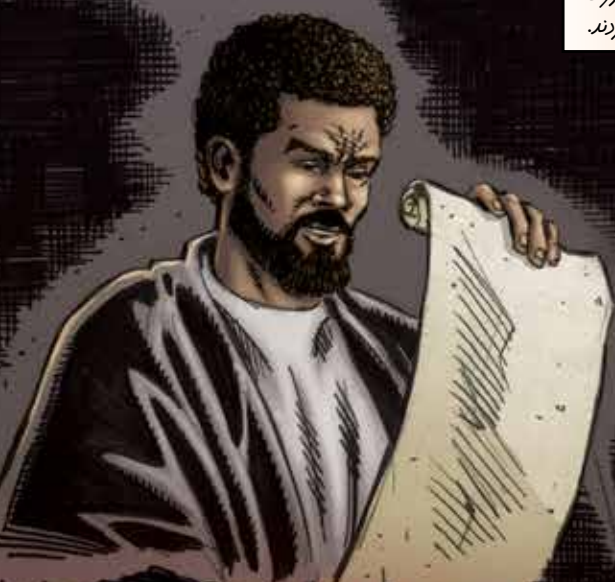


دیکه چی؟



سپهر پادشاه
شکران ایرانی
خود را ملاقات کردند...

باشد که تمام چیزهایی
که یاد گرفتین رو به فاطمه
داشته باشین...
و فرای شما با شما
باشد.



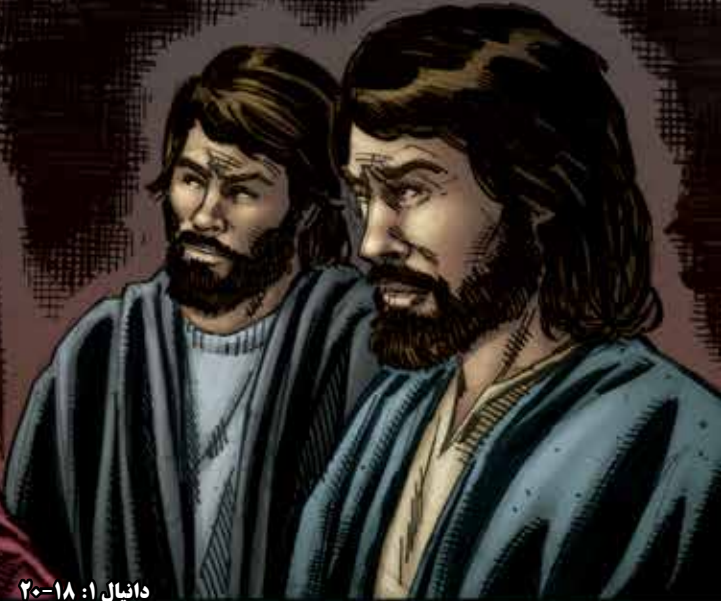
همه ک آنه، آنچه در آموزشگاه
آموخته بودند را بیان کردند.



تا اینکه...



این دقیقاً
همون چیزیه که
انتظار داشتم.





.....!!!!!!

فرایان با من
سفن می‌گویند.



در شب پادشاه در
خواب بود...



باورش برام سفته!

پادشاه گفته که شما
عبرانی‌ها از بقیه ده برابر
باهوش‌تر هستید.



در آموزشگاه...



فقط دنبال من
بیایین.

آفه به چه
دلیلی؟

تمام کلیمان، فالگیران و
پیشگویان رو با تمام شاکردانشون
فورا به سالن نیمری ببرین.



هنانیا،
سبزی بیشتر.



- تمام
کلیمان، چاروگران،
پیشگویان، به همراه
شاگردانشان...



من اریوک
از جانب پادشاه سفن
می گویم.

به حکم پادشاه کبیر
نبوکدر نصر -



بطور پادشاه چنین
تصمیمی گرفته اند؟



ت...
غروب امروز اعدام
فواهند شد.



- و به فدای من
اعتماد کنین، همونطور
که قبلا هم این کار رو
کردین...

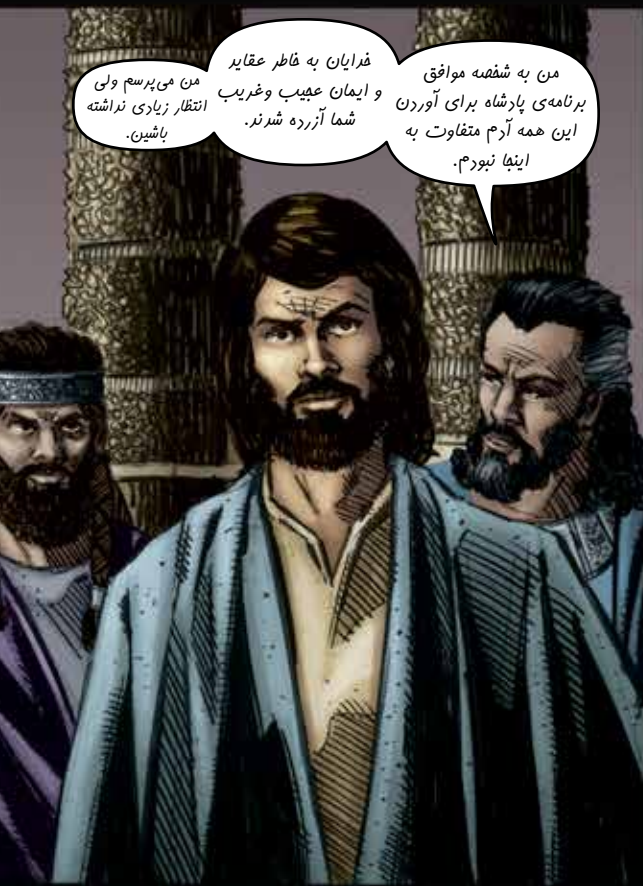
بلشتر، می تونین ترتیب
ملاقات من رو با فرمانده
اریوک بدین؟ از تون
می خوام که به من -

برای پی
دانیال؟



پیزی که
پادشاه فواستن غیرممکنه! بطور
ما، یا هر کس دیگه ای می تونیم
ذهنشون رو بفونیم و بشون بگیم
که چه رویایی دیرن؟

پرا پادشاه باید اقامتگاه و خوراک
برای شما فراهم بکنن، وقتی
نمی تونین حتی یک کاری که از تون
فواستن رو به انجام برسونین؟



من به شفقه موافق
برنامه‌ی پادشاه برای آوردن
این همه آرم متفاوت به
اینجا نیورم.

فدایان به فاطمه عقاید
و ایمان عجیب و غریب
شما آزرده شدند.
انتظار زیادی نداشته
باشین.



بلقنر در مورد
حکمت و درایت تو فیلی
تعریف کرده ولی من نمی‌تونم
نظر پادشاه رو تغییر بدم.
صرف پادشاه
قانونه.

پادشاه
خودشون گفتند که از دانش
ما تحت تاثیر قرار گرفتند.
می‌تونین از
خودشون سوال
کنین.



ولی بدون
که تو هم بهتر از
بقیه نیستی.

شما درست
می‌فرمایید.



از اونجایی
که متوجه شدم از بقیه داناتر
هستی، قبول کردم که ملاقاتت
کنم. ای عبرانی!

چندک بعد در
حضور پادشاه.



پس پیرا
مزام پادشاه می فوای
بشی. ملر اینکه قصه کرده باشی
اول از همه کشته بشی؟

تعبیر رویاها
از انسان نیست بلکه
از خداست.

خدایان صمیت
نمی‌کنن. هراقل با این شارلاتان
هایی که در لباس مردان قلیم ظاهر
شنن، صمیت نمی‌کنن.

خدایان فواب من
را آشفته کرده‌اند و معنی
این رویاها را بر من آشکار
نمی‌سازند.

پادشاه!
استدعا دارم به
من فرصتی عطا کنی تا
معنی رویاتون رو بپتون
عرض کنم.



سرورم!
بلقنر می گفت که
روح خدایان بر این جوان
هست.

شما
خودتان از کلمات او
آگاه هستید سرورم.



ای عبرانی،
تو هم مثل بقیه‌ی دانشمندان
فقط قصه داری زمان بیشتری
برای خودت بفری.

اریوک، پیرا وقت
مرا با آوردن این احمق به
هدر داری؟



فقط یک بار
فرصت داری. من طاقت دیدن
رویای دیگری را ندارم. اگر معنی این
رویا را ندونم هتما دیوانه میشم.

تنها به تعبیر شفصی که
رویای من را برای من بازگو
کنه، اعتماد می‌کنم.

به زیبایی
فرمودید پادشاه بزرگ.
زیرا تنها خداست که آشکار
کننده‌ی رازهای پنهان
است.



یا تا فردا صبح معلوم
میشه که رویای پادشاه
چی بوده...

... یا اولین کسانی
که کشته می‌شن ما
هستیم.



وگرنه فردا به
ملاقات او می‌ریم.



همان شب.

با من دعا
کنین و از فرای آسمان
رحمت بطلبیم.



برای مردن با
بقیه شارلاتان ها و غریبکارانی
که اسم خودشان حکمای من
گذاشته اند. آماده ای؟

فراوند حکمت را به حکیمان
و دانش را به دانشمندان عطا
می فرمایم.

رازهای عمیق و پوشیده را آشکار
می سازد. آنچه در تاریکی است می داند. و
گردآگردش را نور فرا گرفته است.

وقت تلف نکن. وگرنه
اولین کسی فواهی بود که به
فاطر معطل کردن من. سر از
تتش پیدا فوادم کرد.

هیچ یک از دانشمندان و جادوگران و
فالگیران و ستاره شناسان نمی توانند آنچه را پادشاه
می فواهد بگویند، چون این راز از جانب فراوند است.
اما این راز که بر من آشکار شده به فاطر این نیست
که دانشمندتر از دیگران هستم، بلکه به جهت این
است که پادشاه تعبیر فواید خود را بداند.

ای پادشاه! تو در
فواید مبهمه ی بزرگی دیدی که بسیار
در فشان و ترسناک بود. سر اون از طلای خالص
ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و
پهلوهایش از برنز، ساقهای اون از آهن و پاهایش
قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود.

تخته سنگ بزرگی برون اینکه کسی به اون دست بزنه،
پاهای آهنی و گلی اون مجسمه را درهم شکست که دیگر اثری
از اون بره‌ای نموند. ولی ای پادشاه! آن سنگ اون قدر بزرگ
شد که مانند کوه بزرگی سراسر روی زمین را پوشاند.

تو خواب
مرا می‌دانی!

اما معنای
آن چیست؟

فرای آسمان به
تو سلطنت و قدرت و قوت و ملال
بفشیده. شما اون سر طلا هستی.

بعد از شما، سلطنت دیگری
روی کار می‌آید که به بزرگی
سلطنت شما نیست.

سپس سلطنت سوم
بر نری بر زمین فرمان
می‌راند.

در نهایت چهارمین سلطنت می‌آید که
آهن نماد آن است و سلطنت‌های دیگر را
نرم و فرد می‌کند. اما مردم آن از ملت‌های
مقتل‌خوار هستند و متعهد باقی نخواهند ماند،
مانند آهن که با کُل مفلوط نمی‌شود.

در زمان اون پادشاهان،
فرای آسمان سلطنتی بر پا خواهد کرد
که هیچگاه از بین نمی‌رود.

فرای بزرگ از آنچه
در آینده اتفاق خواهد افتاد شما
رو آگاه کرده.

این رویا درست
است و تعبیر آن معتبره.

فرای تو از تمام فرایان بزرگتر
است. او فراوند همه‌ی پادشاهان و اسرار
پنهانی را آشکار می‌کند، چون تو توانستی
این راز را آشکار کنی.





هر چه
سرورم بفرمایند.



از امروز فرمان می‌دهم که
دانیال مشاور اعظم پادشاهی
من میشه.

و دوستان او
مفولیت استانهای بابل
را به عهده دارن.

ولی سرورم،
اینجا اسرای یهودی هستن،
حتی اگر سگ هار
این شقیص حتی کاملاً مرد
نیست!

هر کدام از اینها بیشتر از
ده تن از دانشمندان من در کیل سمت
پیشان، عقل و شعور دارن.



پادشاه دیوانه
است. یک فارسی رو
هالک بر مردمش کرده.

که هیچ
تجربه‌ای هم نداره!



با کلم پادشاه بزرگ
نیوکلدنصر، دانیال مشاور اعظم
تمام بابل می‌شود.



هالا دانیال
افتخار این رو داره که در
قصر پادشاه زندگی کنه.

علاوه بر این سه دوستش
هم که موفق شدن خودی نشون
بدن، مفولیت استانهای بابل رو
به دست گرفتن.

این عین
دیوانگیه.





پادشاه بزرگ! اگر
پادشاه شرایط رو امر کنن
راهی برای مذاکره وجود
داره...

ممنونم
دانیال...



و حالا این سوری‌های فقیر در
مقابل پرخ‌های بهترین اربابه‌های
من مقاومت می‌کنن.

پادشاه!
نیروهای ما توسط سربازان
مصری و عبرانی کشته می‌شن.

من از
صبرای سوزان عبور
نکردم که ببینم سربازانم از
تسفير طلب عاجزن.

هنوز جنگ
تمام نشده. گاهی اوقات
ضربات زیادی باید زد تا یک
جنگجو به خاک پیوسته.

ما ضربات لازم رو
وارد خواهیم کرد.



کرمیش در
کنار خرات را فتح کردم.
ارتش من همتا رو نابود کرد.
فلسطینیان خاک صندل هایم رو
می‌پوسیدن.



آرزو داشتم
هم اکنون که معنسانم
باغ‌های بابل رو می‌سازند،
در بابل می‌بودم.
در عوض، مثل کیل
شتر در این روز تابستانی گرم
نشستم و عرق می‌ریزم.

سرورم...



من تا به
حال محاصره‌ای چنین
طولانی نداشتم.

سرورم!
اونها از فتیان اربابه‌های
آهین برای حفاظت خودشون
کرایه کردند.



...ولی
این یک موضوع
نظامیه نه کشوری.



شیرا
سر بازانم که مانند قوچ
شنگ آور بودن مانند گوسفند
تاله سر دادن؟



من ارتش
قدر تمند فرعون رو در
ممفیس در هم شکستم. آرامیان
رو در دمشق چنان کوبیدم که مانند
گرد نرم شدن. حالا در این پایگاه
مصرایی شکست بخورم؟

مهیور
باشین سرورم.



دندان
عقوننت کرده.
ذرات شن در چشم
به خاطر تند باد.
فاری در پا.
... هتی حیوانی
بیمار.



اگر اجازه
بفرمایید صحبتی دارم.
گاهی کوچکترین
می تواند بزرگترین را
شکست بدهد.



باز هم
شراب بیارین!
کلمای من احمق هایی
پیش نیستن و سر بازهایم
مانند زان شن!



ولی هیچ کس... از
فعله فرماندهان، متوجه
کوچکترین چیز نشدن.

و این
کوچکترین چیز چه هست؟
می‌خواهی عقب‌های آکار را
به بانیشان بیانازی؟

ایده‌ی کارآمدتری
در ذهنم هست.



به طرف شمال کوه‌های کوموهو و
ارابه‌های هتیان بروید.
پشت آنها، به راحتی
میشه دیوار رو با منبتیق
ها فراب کرد.

پیاده نظام و منبتیق‌ها
را بردارین و از هتیان
عبور کنین و شهر مانتر
تخم مرغ درهم شکسته
میشه.

یک پیاده
نظام کمی قبل این راه
را پیدا کرده بود.



در فواحه سرا معجونی
درست می‌کردیم که برای
کم کردن درد سربازان
قبل از معالجه به کار
می‌رفت.

ولی فرمکناران از
اون برای کشتن موشها هم
استفاده می‌کردن و شبها مقداری از
اون رو روی دانه‌ها و خرده نانها
می‌پاشیدن.

این معجون سرعت
اسبهای ارابه‌های هتیان
را کم می‌کنه.



اگر اسبها
متوقف بشن، ارابه‌ها متوقف
شن، ارابه‌ها که متوقف بشن،
حلب رو تسفیر کردین.

با شعر و معما
با من صحبت نکن عبرانی
باهوش! صبر من زیر این آفتاب
سوزان به سر رسیره.



مردانی
که در نظر دارین
پیش من هستن.



دوازه مرد پیدا کنین
که بتوانن هانتر سایه در
شب حرکت کنن.



هوش
و زیرکی تو به
اندازه‌ی ده تن از
فرماندهان منه.



این
دوازه جاسوس
رو پیش من
بیارین.



برو و گردان دوم
رو هم روانه کن.

اینطوری هیچ
سربازی برای پشتیبانی
باقی نمی‌مونه.

بوشون اکتیابی نیست.



نقشه‌ی دانیال موفقیت آمیز بود.
پیروزی از آن شماست و هلب از آن
من است.

حلب هم شهر دیگه بود که
در برابر نیروهای معیبه بابل
منهار شد.





بهای
مخالفت با من - اگر
نمی خوان قسمتی از بابل
باشن - مرگه.

پادشاه مایلندر
چطور در تاریخ از ایشان
یاد بشه؟

نام من در تاریخ مانرگاره.
فراعنه، آشوریان، حتی داوود پادشاه
شما هم هرگز نتونستن مانند من
چنانگشایی کنن.



این مردان،
کسانی که سربازان در حال
اعدامشون هستن، وسایلی
ساختن که می تونن آب رو با
اونها با بجا کنن.

فیلی به نفع
ماست اگر از شون
یاد بگیریم.

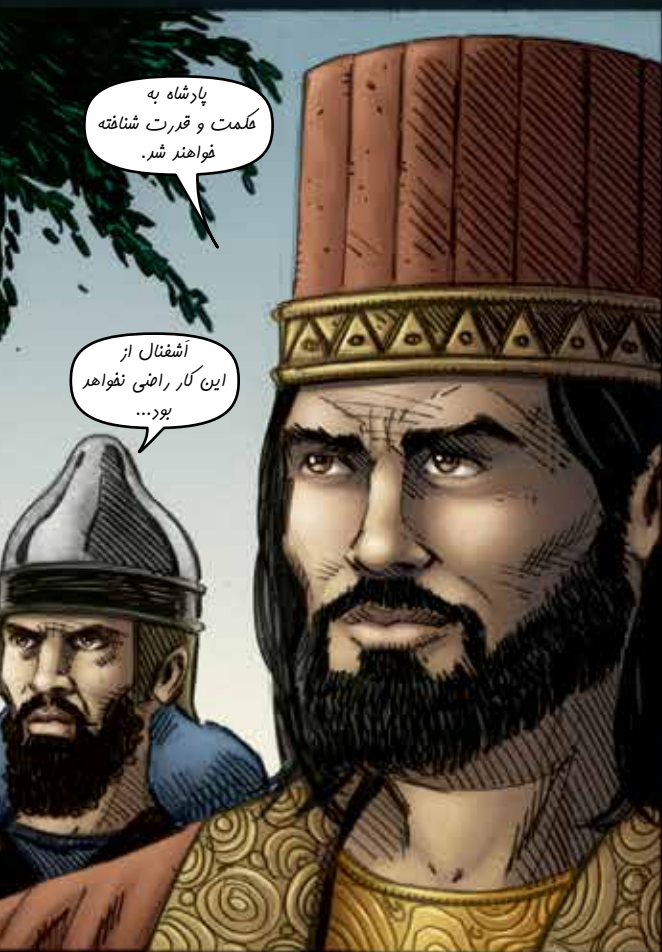
از من انتظار
کنزشت داری؟
یک امپراتوری فقط
با زور و ترس وسعت
پیدا می کنه.



ولی آیا
مایلید به عنوان یک
هنگامی قوی از تون
یاد بشه؟

مگر چیزی بهتر از
این هم هست؟

شما
قصد دارین شگفت
انگیزترین شهری که
آدمی به خودش دیده
رو بسازین.





پادشاه مرا
به حضور طلبیدن.

از ترفیحاتی که برای
ناهار شوری مخصوصیم در نظر
گرفتم فوشت میار؟

بسیاری به شما غبطه
خواهند خورد.

تو با این چیزها موافق
نیستی، درسته؟

یهوه زن را... و
زیبایی را آفریده.



حقیقتاً
همینطور است.



آیا خدای تو
ستاره‌ها و آسمانی که ستاره‌شناسان
و دانشمندان من هر شب رصد می‌کنن
رو هم آفریده؟



بر طبق
اعتقاد ما، ما اجازه
نداریم با غیر ازدواج کنیم.
من از بین قوم خودم همسر
اختیار می‌کنم.

با خدای شما اصلاً
فوش نمی‌کنم.



با آفریدن
این پارتیان که کار
قارقی العاده‌ای کرده.

به عنوان مشاور
وفادارم از فرزانه‌ی
پادشاهی به تو می‌بخشم.





سرورم!
منوین تدارکات کاروان
های سلطنتی از طرسوس و
کرکمیش.

فرهنگاران و خادار هن
شترشمن و تل آمین!



زیباترین پیشگشی‌ها
از طرسوس برای پادشاه و
اندرونی پادشاه.



پادشاه بزرگ، چندین ماه
متوالی طول کشید تا این اموال رو
به اینجا بیاریم، ولی مطمئن هستیم
که شما با دیدن آنها خواهید گفت که
ارزش این انتظار داشته.



و برای هنرین
سافتن پادشاه ما، نقره
کاران کرکمیش بهترین
صنعت دست فودشون رو
تقدیرم کردن.



برای بزرگترین پادشاه
یوان! زمین دهان باز
کرده و این سنگ های کران
قیمت را از معادن هرمون
پیشکش کرده.



پادشاه به
هیچ عنوان فوشمال
نیستن.



شاهمینم
هرایای بسیار
ارزشمندی برای ما
آوردن.

این بزرگترین کاروانی
هست که تا به حال داشتیم. حتی
بزرگتر از کاروان لیبی. پادشاه باید
فیلی فوشمال باشن.



پادشاه
تجهیزات ما رو بیشتر از
مقدار کافی خواهند یافت.

احتیاجی به دیرن
نیست، من به مشاورم
اعتماد دارم.



برعکس...
پادشاه به شدت
عصبانی هستن.

ممكن است ماهها
در اون منطقه توقف کنن.
به تجهیزات زیادی احتیاج
پیدا می کنن.



طبق گزارش
دانیال دارم می بینم که چه
مقدار به همت و ترمور وارد شده
و چه مقدار خارج شده.

آیا ممکن است
خادمین من در شمارش
اشتباه کرده باشن؟

یا خادمین من قسمتی
از اموال پیشکشی پادشاه
رو برای خودشون نگه
داشتن؟



پادشاهها!
به ما رحم کن!

از عقرب های آگاد
درخواست رهمت کنین، به
زودی می تونین باهاشون
صمبت کنین.



یعنی ممکن
است این اسیر جنگی
عبرانی از مردان من قابل
اعتماد تر باشه؟



باشد که تمام بابل
شاهر سر نوشت فیاتنگاران به
پادشاه بزرگ نیولر نهم باشند.



در ستاره ها
پیشی مشاهده کردی؟

از اون هم بهتر.
مفسمه‌ی بزرگی که شاه
فودشیفته‌ی ما قراره بسازه
رو دیدم.



یک دیوانه از یک
یهودی مشورت می‌گیره.
دیکه از این بدتر چی
می‌تونه باشه؟

دانیال
هر روز پیش
پادشاه عزیزتر
میشه.

ولی
مدت زیادی طول
نمی‌کشه.



نه!
اااااااااااااا!!





از زمان
معبد سلیمان تا به
امروز چنین زیبایی‌ای
ندیده بودم.

من نسبت به هیرونیان و
فنیقی‌ها، معبد شما رو در وضعیت
بهتری رها کردم.

به خاطر احترامی که
برای تو و خدای تو قائل
هستم، ظروف معبد رو هم
دست نفورده نگه داشتم.



مردانی
که در طلب از جانشون
گزشتین به من نشون دادن
که بطور میشه آب رو از تپه
ها به باغها آورد.



ولی
اینجا در بابل به تو
احتیاج دارم.



دوستانت
هم در وظایفی که
بهشون محول شده، خوب
عمل کردن.

آنها به عنوان
فرماندهای استانی به من
فرمت می‌کنن.



از پادشاه
سپاسگزارم.

باغهای معلوق بابل - یکی از عجایب
هفتگانه جهان باستان.





من برای اداره‌ی باشکوه‌ترین شهر بر روی تمام زمین،
نیاز به مردی با درایت و تجربه‌ی تو دارم.

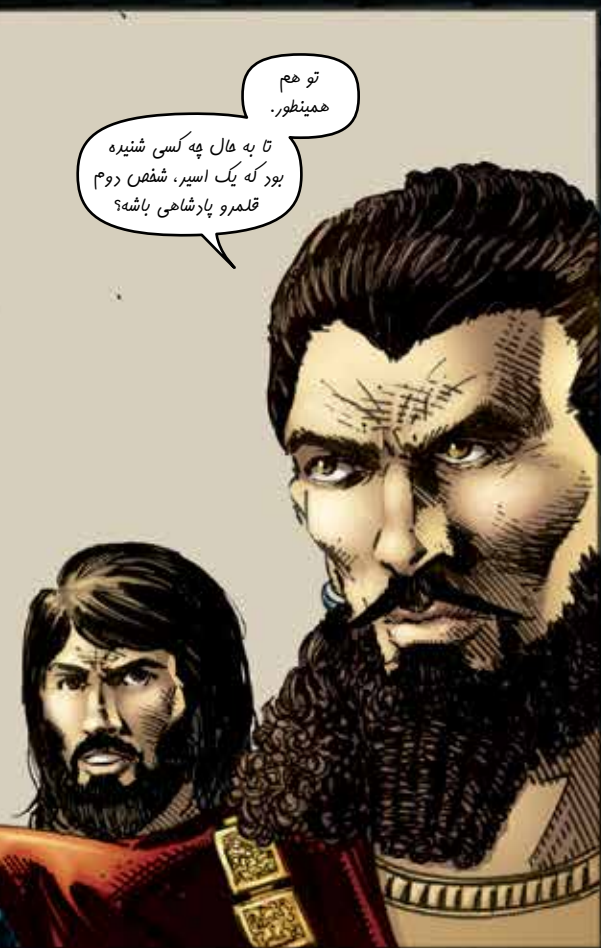
همچنین برای کمک رساندن به کسانی که روی باغهای معنق
و شاهراه‌های شهر کار می‌کنند، تو کمک فوری هستی.



البته پادشاه من
می‌داند که من نفست
فدای خود را خدمت
می‌کنم.
او این عطایا و استعراها
را به من بخشیده است که من
با آنها شما را خدمت می‌کنم.



استعراها
و دانسته‌های من. هر چه
که هستن پیشکش پادشاه و
ولی نعمتم!



تو هم
همینطور.
تا به حال چه کسی شنیده
بود که یک اسیر، شرفش دوم
قلمرو پادشاهی باشه؟



البته، البته.
دوستان در مناطق
فارابی شهر به من
خدمت خواهند کرد.
و اینجا در دشت دورا،
من میسمه‌ی دیگه ای از
عظمت و هیبت خودم
می‌سازم.

من در یادها ماندگار
فواهم شد.



یهودیان دیگر به عنوان کارگر
در ساختمان سازی و چوپانی گله‌هایم
به من خدمت می‌کنن.



دانیال،
قوم تو در مورد تو
چه فکری می‌کنن؟



فرایان ما رو
مصرفه می‌کنن و ما اسباب
تفریح آنها هستیم. شک داریم که
با ما صحبتی بکنن...

ولی مطمئن هستم که من
رو برای سلطنت پر بشر
انتخاب کردن.



فرای تو با تو
صحبت می‌کنه؟

بله، زمانی
که دعا و تامل می‌کنم، و
شریعتش رو مطالعه می‌کنم،
با من صحبت می‌کنه.

به همین دلیل
ما یهودیان او رو فرای
زنده قطاب می‌کنیم.



ولی تو
به عنوان معتمد فردی
که شکستشون داده، در رفاه
زندگی می‌کنی.

یهوه من
رو برای این کار
خرا خونده.

نگاه کن!
بی نظیره،
اینطور نیست؟

این بت پرستیه.

کی قراره تکمیل
بشه میکش، منظور
میشه؟

برای من
سفته که اسموای بابلی مونو
استفاده کنم. هنانیا فیلی بیشتر
شدرک بهوت میاد.

تا چند روز دیگه
به پایان می رسه.

آهنگران
کازیر روزی ۵۰
کیلو طلای خالص برای
پوشاندن این تندیس.
زوب می کنن.



این فبر را بشنوید!

همه
مردم باید در دشت دورا
جمع شوند.

همه باید به
سرور و پادشاهشان عرض
ادب و احترام کنند.



پس از تکمیل
مجسمه.

این اعلان
رو در تمام بابل جار
بزنند. همه باید در دشت دورا
جمع بشن.

زنان و
فرزندانشون هم باید
باشن؟

همه باید برای
عرض ادب و احترام به
سرور پادشاهمون همنور
داشته باشن.



طلای
فالص و غرور فالص...
این بت پرستیه.

اوتا میگن که
همه باید به این مجسمه تعظیم
کنن. مملکت ما به عنوان استاندار از
این کار معاف بشیم عذر نغو؟

شاید.

پادشاه که اینجا نیست،
پس منو عزریا صدا کن.



برای اینکه
مطمئن بشه همه از
عظمتش بافبر شدن از هیچ
تلاشی فروگذار نیست.

به نظر
میار پادشاه ما هنوز کاملاً
براش روشن نشده که چه
کسی رو باید مورد پرستش
قرار بگیره.



...قتی ما.

به تمام فرماندارها هم
دستور داده شده که همنور
داشته باشن.

انگار از
ما می ترسه.



این بی نظیره!

راه شکست دشمن، دونستن
نقطه ضعفشه، و حتی این یهودیان
هم نقطه ضعف دارن.

هر آدمی
نقطه ضعف داره، من
مال خودم رو می‌دونم...

...نقطه ضعف اوتا خراشونه.

بیا، ببین امروز کجا رو برای تماشای
کردن براشون در نظر گرفتن.

فومیرن نقطه ضعف
تو کار سختی نیست.
چیزی که بعد از امروز خیلی
بیشتر ازش فوادم داشت.

و مال اوتا...





ای مردم، شما از هر
ملت، قبیله و زبان به این
فرمان گوش کنید. وقتی صدای
شیپور و سرنا و عود و سنتور و هر
نوع آلات موسیقی را شنیدید...

باید در مقابل مجسمه‌ی
طلایی که نبوکدنصر پادشاه نصب
کرده است، به خاک افتاده و آن را
سمیه و پرستش کنید.



تله و دام آماده است،
این بار گرفتار شون می‌کنیم.



و هر کسی
که این کار را نکند، فوراً
در کوره‌ی آتش انداخته
خواهد شد.



ها-ها-ها
از چیزی که آرزو شو
داشتم بهتره.

هر انسانی
ضعفی داره...



و همه این کار را انجام دادند.

شما تاراند!

اوتا
کشته میشن.



پادشاه بزرگ، نبوکدنصر دستور داد که همه
در مقابل مجسمه او تعظیم کنند.



شرک!
میشک! عبیدنغو!

پادشاه هیچ هزینه‌ای
برای ساخت مجسمه
فودش نکرده.



البته که باید بر سر.



این
گستافی شما باید به
گوش پادشاه بر سر.



با این وجود از
دستورات من
اطاعت نکردی.
این اسیرها
می تونستن در باغهای
من خدمت کنن.



و پادشاه
آنان فرار کرده
است.
من شما رو
فقط به یک دلیل به
کالج فرستادم...

سرورم،
من در سه جنگ به
نفع شما پیروز شدم.



روز بعد، خیر دادگاهی شد که یکی
از فرماندهان نظامی، بم گوش
نبودن نصر پادشاه رسید.

فرمانده شامیصر
تمامی اسیران را با شمشیر
کشته است.



پادشاه بزرگ، بر ما رحم
کنین. فرمتگزار شما در هیچ
جنگی شکست نخورده.

نه، ولی
تو پادشاهی را که من
می‌خواستم به فاطمه گستاخی‌اش
نسبت به من ناپود کنم، را
کم کردی.



کاری
نمی‌تونستیم انجام
بدیم، سرورم!
اونا ما رو
مجبور کردن...

تو
و تمام مردان
مانند زنان رفتار
کردین.



رحم کنین سرورم...
رحم کنین.



پادشاه چه
دستور می‌فرمایند؟

از اونجایی
که برای فرمان من احترامی
قابل نشده، خدوش و تمام
افسرانش درس بزرگی خواهند
گرفت.



پادشاهها!
ما مخالفتی
نداریم.

بی احترامی و سرکشی
به پادشاه در هر جایی که دیده
بشه باید سرکوب بشه، چه در
ارتش...

... چه در دربار
پادشاه.



صیون نصر
و آشور امیریس اجازه
دارین در فواستون رو به
عرش پادشاه برسوین.

کوتاه بگین. مشغول
اعدام فرمانده هستم.



بگو ببینم
چن می‌دونی.



بین
در باریان من؟

پادشاه بزرگ،
تا ابد در قدرت و
شوکت به سلامت
باشن.

ولی چند تن از فارابیان هستن
که نه به مذهب بابل احترام
می‌گذارند، و نه به کلم پادشاه.



ما مشاوران
ارشد و مورد اعتماد پادشاه
رو مشاهده کردیم که گستاخانه از
پرستش تمثال پادشاه جاویران سر
باز می‌زنن.



در بین
جماعت بزرگی که روز گذشته
در دشت، جمع شده بودن تا به
نیوکدنسر بی‌همتا و تمثال بینظیرشون
عرض احترام کنن...



یهودی‌هایی
که ولی نعمت ما
نیوکدنسر اجازه دارن که
زنده بمونن، هیچ احترام و
پروایی برای اهلکام پادشاه
قائل نمی‌شن.

ارامه
پدره ضیون‌نسر.



یهودی‌هایی که به
امور استان بابل گماشته‌اید -
شدرک، میشک، و عبدنفو- که
هیچ توفیقی به حکم شما نکردن.
سرورم!



چه کسی جرئت چنین
کاری رو کرده؟



آیا تمام
فرمانروهان و اخساران
حاضر هستند؟

بله سرورم!



هالا به سراغ گستانی
درباریان برویم.



پادشاه بزرگ نبوکدنسر به سلامت
بار و تمام کسانی که وفادارانه
فرمانتزار او هستند.



تمام کسانی
که از فرمان شاهنشاه بزرگ
سرپیچی کنند به سرنوشت این
بزدل ها دچار خواهند شد.



هنگامی که به سرزمین شما
حمله کردم از جان شما گذشتم. به
شما سرپناه و لباس دادم و در قصر
من تعلیم گرفتین.

به خاطر دانیال مقام
شما رو در دربار ارتقا دادم.

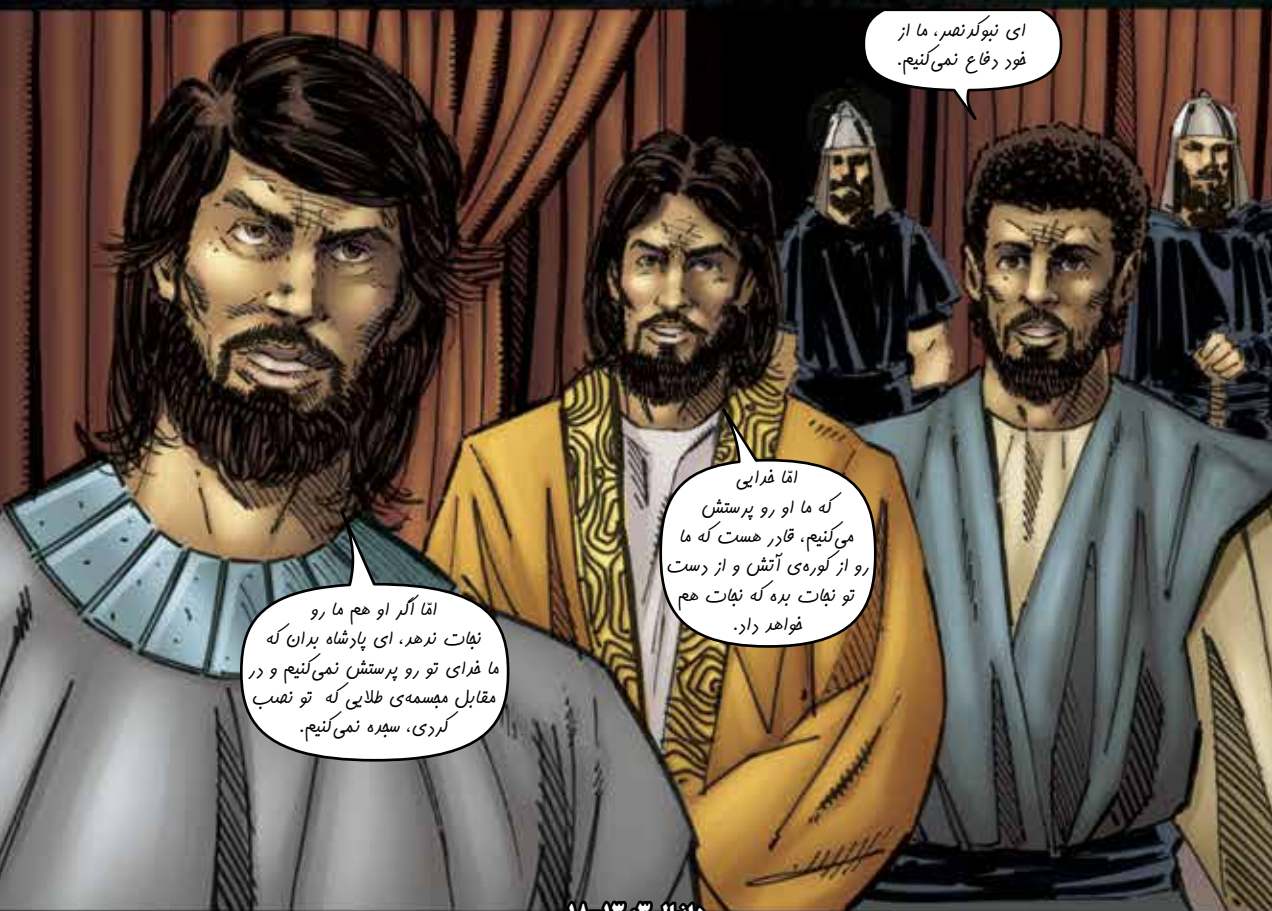
آیا این حقیقت دارد، ای شدرک،
میشک و عبیدنغو، که فرایان من را فرمت
نمی‌کنین و تمثال طلایی ای که برپا کردم
رو نمی‌پرستین؟

پس حالا همین که صدای
موسیقی را شنیدین، اگر به خاک
بیوفتین و مسممه ای که ساختم رو
پرستش کنین، که هیچ.

ولی... اگر این کار رو
نکنین، بدون یک لحظه تأخیر
در کوره‌ی آتش انداخته
می‌شین.

کروم خدا می‌تونه
شما را از دست من
نجات بده؟

ای نیوکله نصر، ما از
فود دفاع نمی‌کنیم.



اقا فرایی
که ما او رو پرستش
می‌کنیم، قادر هست که ما
رو از کوره‌ی آتش و از دست
تو نجات بده که نجات هم
فواهد دار.

اقا اگر او هم ما رو
نجات ندهد، ای پادشاه بدران که
ما فرای تو رو پرستش نمی‌کنیم و در
مقابل مسممه‌ی طلایی که تو نصب
کردی، سیره نمی‌کنیم.



مانینوک!

فشم من هفت برابر
شعله‌ور تر از فشم در
برابر شامیصر فرمانده
است.

اینها را به کوره‌ای که
مبسمه را ریخته‌گری کردین
بیرین.

...آتش را
هفت برابر بیشتر از
معمول شعله‌ور کنین!



این گونه به
مرحمت و سفاقتندی من
پاسخ می‌دید...
با شیانت؟

همونطور که فرای شما
اورشليم را نجات نداد، شما
رو هم نجات نمیده!



در محوطه‌ی باغهای معلوق

به کارها
رسیدگی کنین و به
کارگاهها...

به ما فیر رسیده
که دوستان عبرانی شما از
پرستش مبسمه‌ی نیوکره‌نصر
سر باز زدن.